

۸۴- هرگاه به نماز می‌ایستاد در اول شب و در آخر آن

الف- اول شب

از حماد بن حبيب عطار کوفی نقل شده است که گفت: برای حج خارج شدیم و شب هنگام از «زباله» که منزل در راه عراق به مکه است حرکت کردیم، در بین راه باد سیاه تندی وزیدن گرفت و قافله را پراکنده کرد.

من در آن بیابان راه را گم کردم و به دره‌ای دوردست رسیدم، هنگامی که شب فرا رسید به درختی بلند که در آنجا بود پناه بردم، پاسی که از شب گذشت و تاریکی همه جا را فرا گرفت جوانی را دیدم که جامه سفیدی به تن داشت و بوی مشک از او به مشام می‌رسید و به آن محل می‌آمد.

با خود گفتم: حتماً یکی از اولیاء الهی است، می‌ترسم اگر وجود مرا در اینجا احساس کند دور شود و از کارهایی که در نظر دارد انجام دهد باز بماند. لذا خود را کاملاً پنهان نمودم جوان به آنجا نزدیک شد و برای نماز آماده گشت و در حالی که ایستاده بود می‌گفت:

يَا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا، أُولِجَ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ وَالْحَقْنِي بِمِيدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ.

ای کسی که به عزت و سلطنت خود همه چیز را مالک گشته‌ای، و به جبروت خود بر هر چیز چیره گشته‌ای، به قلب من شادی روی آوردن به حریمت را وادار کن و مرا به میدان اطاعت کنندگان خود ملحق نما.

ب- آخر شب

سپس به نماز پرداخت، هنگامی که آرام گرفت و حرکات او ساکن گردید به جایگاه او رفتم، در آنجا چشمه‌ای مشاهده کردم که آبی زلال از آن می‌جوشید. آنگاه برای نماز آماده شدم و پشت سر او به نماز ایستادم، ناگهان محرابی را دیدم که گویا در همان لحظه نمایان گردید.

جوان هنگام تلاوت قرآن وقتی به آیات بیم‌دهنده می‌رسید با آه و ناله آن را تکرار می‌کرد هنگامی که تاریکی شب برطرف شد به نماز ایستاد در حالی که می‌گفت:

يَا مَنْ قَصَدَهُ الطَّالِبُونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا، وَأَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَتَفَضِّلًا، وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَانِدُونَ فَوَجَدُوهُ نُوَالًا، مَتَى رَاحَةٌ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ، وَمَتَى فَرَحٌ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنَيْتِهِ، إِلَهِي قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطَرًا، وَلَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدْرًا، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَفْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای کسی که جویندگان آهنگ او کردند، و او را راهبر و راهنما یافتند، بیمناکان او را قصد نمودند، و او را اهل فضل و بزرگواری یافتند، پناهندگان به او پناه آوردند و او را اهل عطا و بخشش فراوان یافتند چه وقت است آسودگی آنکه جسم خود را برای غیر تو به زحمت انداخت؟ و چه هنگام است شادی آنکه غیر تو را با نیت خود قصد کرد، خدای من تاریکی شب از میان می‌رود در حالی که هنوز پاسی از خدمت تو را ادا نکرده‌ام، و از آبشخور مناجات سیراب نگردیده‌ام، بر محمد و خاندان او درود فرست، و از میان دو امر آنکه شایسته‌تر است نسبت به مقام خود با من رفتار کن، ای مهربان‌ترین مهربانان.

ترسیدم که این گوهر از دستم برود و از نظرم پنهان گردد لذا به دامنش چنگ زدم و به او گفتم: به حق آنکه رنج خستگی را از تو برداشته و اشتیاق فراوان لذت درخواست را به تو بخشیده است تو را سوگند می‌دهم که بال رحمت خود را بر من بگسترانی، و مرا در سایه لطف خویش قرار دهی. و برایم دلسوزی کنی که من گمراهم، خواسته و هدفم همان کارهایی است که انجام دادی، و آرزو و تمنایم همان گفتاری است که گفتی. فرمود: اگر توکل تو صادق باشد گمراه نیستی، به دنبال من بیا و پشت سر من حرکت کن، هنگامی که کنار آن درخت رسید دستم را گرفت پس گویا زمین در زیر پای من به راه افتاد، سپیده صبح دمید به من فرمود: مژده باد تو را که اینجا مکه است، من صدای فریادها را شنیدم و حاجیان را دیدم، پس به او عرض کردم: به حق آن کسی که در روز قیامت و روز فقر و نیاز به او امیدواری بگو کیستی؟ فرمود: اکنون که مرا سوگند دادی، من علی فرزند حسین پسر علی بن ابی طالب علیه السلام هستم.